

۱۰. هیچوقت با مذهبیون صحبت نکردم.

۱۱. روزی که من رئیس ستاد شدم در حقیقت ارتش که مفهوم ارتش باشد وجود نداشت فقط اسمش بود.

۱۲. ما گفتیم، طرفدار ملت هستیم. ما نه طرفدار آقای بختیار هستیم و نه طرفدار بازرگان.

و اینک بررسی مطالب عنوان شده:

۱. این ادعای تیمسار که "اگر مرا زودتر به ریاست ستاد ارتش منصوب می کردند، هرگز انقلاب پیش نمی آمد" به نظر بیشتر به شوخی می ماند تا جدی و داستان لاف در غریبی را تداعی می کند. وقتی تیمسار کراراً از عدم اختیارات دم می زنند و بارها در مصاحبه هایشان این مطلب را عنوان کرده اند و مخصوصاً در مصاحبه با آقای الموتی از اعلیحضرت به خاطر ندادن اختیارات به رئیس ستاد کل گله و انتقاد می کنند و می گویند معهذا این اختیار را نداده اند، گیرم که این انتصاب شش ماه زودتر انجام می گرفت ایشان چه گلی بر سر ملت می توانستند بزنند. بعلاوه، تیمسار فراموش کرده اند که در صفحه ۵۶ نشریه روزگاران شماره ۱۳۳ نوشته اند: "وقتی وزیر کشور بودم، چون اطلاعاتی که اعلیحضرت داشتند من نداشتم پیشنهاد کردم که برای برقراری امنیت در کشور لازم است مقررات حکومت نظامی به طور صحیح به موقع اجرا گذاشته شود. ولی اعلیحضرت که از طرق مختلف از تغییر رژیم در ایران اطلاع داشتند بدون اینکه به من یا فرماندهان آن را فاش سازند همیشه می فرمودند و تکرار می کردند که مشکل مملکت سیاسی است نه نظامی." ثانیاً، در آن شرایط برای جلوگیری از انقلاب فقط یک کودتای نظامی احتمال پیروزی داشت که آنها از شما ساخته نبود و احتیاجی هم به زمان بخصوصی نداشت که اگر جنابعالی زودتر رئیس ستاد کل شده بودید، انجام آن امکان پیدا می کرد؟! از همه اینها مهم تر شما بعد از رفتن شاه نه تنها آقابالاسر نداشتید یک ارتش چهارصدو پنجاه

هزار نفری مجهز و مدرن تحت فرمانتان بود که اگر یک گروهبان آفریقائی این امکان را داشت، همه آفریقا را تصاحب میکرد ولی شما نه تنها کاری نتوانستید انجام دهید، مملکت و ارتش را دودستی تقدیم خمینی کردید که برایش بیشتر به رؤیا شباهت داشت.

۲- اختلاف با بختیار

تیمسار می گویند "با بختیار هیچ اختلافی نداشتم. دشمنی بختیار با من از زمان جنگ عراق و ایران شروع شد. چون ایشان و اویسی وعده ای دیگر موافق جنگ بودند ولی من مخالف بودم".
اولاً، از کجا تیمسار پی بردند که بختیار موافق جنگ بود. برای پی بردن به نظر بختیار یا باید از خود بختیار این مطلب را می شنیدید یا اعلامیه ای از طرف بختیار در تأیید جنگ منتشر می شد یا مصاحبه ای توسط بختیار با خبرنگاران انجام می گرفت. بگذریم از اینکه مخالفت یا موافقت دو نفر بر سر یک مسئله چرا باید موجب دشمنی فیما بین شود علی الخصوص که در این کار نفع یا ضرری برای طرفین که شما و دکتر بختیار بوده باشید متصور نبوده است این هم که ادعا می کنید که تنها کسی هستید که بر علیه جنگ اعلامیه داده اید به کلی بی اساس است. کافی است به نشریات فارسی زبان آن زمان نظری بیفکنید خواهید دید کم نبودند گروهها و افرادی که جنگ را محکوم کردند. دکتر بختیار در اولین روز حمله عراق به ایران اعلامیه ای منتشر کرد که متن آن درج‌رأید فارسی زبان و خارجی منعکس است برای روشن شدن تیمسار اضافه می کنم که اعلامیه را صفا حائری و خانم پاکروان نوشتند و چون دکتر متن آن را قدری ملایم یافت یکی دیگر از دوستان که هم اکنون زنده و در پاریس است متن دیگری نوشت که بلافاصله منتشر شد و به دنبال آن نیز چندین اعلامیه در این باره صادر شد که خوشبختانه همه آنها موجود است. بعلاوه بختیار در همان ایام به صدام پیغام داد که با این اقدام بزرگترین خدمت را به خمینی کرده و موجبات تثبیت او را فراهم

کرده است زیرا خمینی برای از بین بردن مخالفین و تحکیم پایه های قدرتش به چنین برنامه ای نیاز داشت و به همین دلیل جنگ را نعمت و رحمت الهی می دانست. بختیار اضافه کرده بود که در این جنگ عراق شکست خواهد خورد چون احساسات ناسیونالیستی ملت ایران را در مقابل تجاوز خارجی نا دیده گرفته است. کما اینکه دیدیم مردم ایران از کوچک و بزرگ و در رأس آنها ارتش، ارتشی که با اعلامیه بیطرفی دست پخت سرکار هزاران امیر و افسر و درجه دار و سربازش را از دست داد و به خاک و خون کشیده شد شجاعانه جنگید و دشمن را از خاک وطن بیرون راند و اگر رژیم به اعلامیه بختیار که در این مورد صادر شد توجه می کرد و بخاک عراق تجاوز نمی کرد و رفتن به قدس از طریق کربلا و تحقق رؤیای امپراطوری اسلامی خمینی را عنوان نمی کرد، نه تنها صدها هزار کشته و معلول جنگی نداشتیم بعنوان کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته غرامت کلانی هم دریافت می کردیم.

۳. و اما دادن پول توسط دکتر بختیار به اشخاص غیر مسئول و تشویق به شایعه پراکنی.

به نظر هر آدم منصف و بی طرف ادعای بدون ذکر دلیل نمی تواند درست و منطقی باشد. خوب بود تیمسار موردی و نمونه ای ذکر می کردند. شادروان دکتر بختیار خود از دست مغرضین و شایعه سازان در امان نبود و بیش از هر کس بر علیه او شایعه می ساختند. اصولاً بختیار با آن منش آزادگی و جوانمردی اهل این قبیل کارها نبود. بر خلاف گفته شما، پولهایی را که در اختیارش گذاشتند تماماً خرج هموطنان و ایرانیان محتاج و سرگردان در خارج و داخل و مبارزه با رژیم آخوندی کرد. او به تعداد زیادی دانشجو از ترکیه گرفته تا اکثر کشورهای اروپائی و آمریکا و کانادا، هزینه تحصیلی میداد که عده ای از آنها مهندس و دکتر شده اند. کم نبودند هموطنانی که از بختیار کمک مالی می گرفتند بدون اینکه در گذشته مختصر آشنائی با او داشته باشند.

به خاطر دارم روزی احمد انواری نامه ای به من نوشت و افسری را معرفی کرد که روز اول انقلاب مورد حمله قرار گرفته و به خاطر اصابت هفت گلوله در بیمارستان بستری بوده و از روی تخت بیمارستان در حالیکه هنوز چهار گلوله در بدنش مانده بود فرار کرده و به اسپانیا آمده است و احتیاج به کمک دارد. دکتر بختیار با اینکه از انواری خوشش نمی آمد و آن افسر را هم نمی شناخت فوراً به تأمین هزینه او پرداخت و مقرری برقرار کرد.

۴. بختیار به همه جا حتی به دوست چهل ساله من تیمسار ارتشبد جم برای دیدن من متوسل شد.

در این رابطه تیمسار می نویسند، وقتی آدم خارج، بختیار به وسائل مختلف علاقمند بود بنده را ببیند و ایشان به همه جا متوسل شدند حتی بدوست چهل ساله من تیمسار ارتشبد جم. در این باره نگارنده چاره را در آن دیدم که ماجرا را طی نامه ای از تیمسار ارتشبد جم بپرسم زیرا این مطلب برایم معمای شده بود که بختیار با نفرتی که از قره باغی به خاطر تسلیم ارتش به خمینی و خنجر زدن از پشت به همکارانش و ملت ایران داشت، چگونه برای دیدار با تیمسار این همه ناشکیبایی نشان می داده است. تیمسار ارتشبد. طی نامه ای بعد از اظهار لطف چنین مرقوم داشته اند:

البته با وجودی که بر هم زدن معجون ناخوشایندی که تیمساران پادگان مرکز برای ارتش شاهنشاهی ساختند، مطلوب نیست. ذکر وقایع برای تاریخ و عبرت گیری از رویدادها، امری ضروری است و البته جنابعالی مجاز می باشید هر جا میل داشته باشید به گفته و نوشته من استناد فرمائید.

در مورد سئوالی که در راجع به شادروان دکتر بختیار فرمودید. باید به عرض برسانم که آن مرد مبارز، شریف، مؤدب، میهن پرست را هیچگاه ندیده بودم و ایشان مرا شخصاً برای شرکت در کابینه خود

انتخاب فرمودند و حتی در دیداری که با شاهنشاه شادروان داشتیم، وقتی سؤال کردم، اعلیحضرت که مرا هنگامی که جوان تر، شائق تر، واردتر و سالمتر بودم کنار گذاردید، حال چرادر این واویلا مرا احضار فرموده اید، آنهم برای مقامی که برابر قانون همه مسئولیتها را بعهده دارد و هیچ اختیاری که ندارد هیچ - حتی حق مداخله به امور ارتش را ندارد. اعلیحضرت پاسخ دادند من شما را نخواستیم ام، بختیار خواسته است، و بعد هم شنیدم وقتی شادروان بختیار نام مرا جزو منتخبین کابینه خود می برد، اعلیحضرت ناراحت شده به دکتر بختیار می فرمایند اسباب زحمتتان خواهد شد.

در دیداری که قبل از بازگشت به انگلستان از شادروان بختیار به عمل آوردم بسیار شیفته ادب، نزاکت، درایت، از خودگذشتگی و شجاعت ایشان در قبال توده های گمراه، متعصب و لجام گسیخته شدم که تقریباً تنها با خونسردی قصد ایستادگی جلوی حوادث را داشت و متأسف شدم که پیش از آن سعادت آشنائی با ایشان را پیدا نکرده بودم. همین که جناب آقای بختیار به خارج آمدند، تماس با ایشان برقرار و تا آخر در فواصل زمانی ایشان اظهار لطف و محبتی می فرمودند. این هم از بدبختی های ایران است که همیشه فرزندان جانباز و لایق خود را به دست جهال از دست بدهد.

درست است که من خصومت قره باغی را با شادروان بختیار نه آن موقع درک می کردم و نه اکنون می توانم درک کنم. پس از زمانی که قره باغی به پاریس آمد، بنا بر سوابق دوستی البته با ایشان تماس گرفتم و من مکرراً به ایشان توصیه کردم که به دیدار جناب آقای بختیار بروند. ولی این ادعا که من به تیمسار قره باغی گفته باشم که شادروان بختیار خواستار ملاقات و دیدار با ایشان است به هیچوجه صحت ندارد. اساساً شادروان بختیار مردی با شخصیت بود و معنی نداشت و ندارد که رئیس دولت که به جای همکاری و پشتیبانی از طرف رئیس وقت ستاد بزرگ

ارتشداران که به قول انگلیسی ها "قالی را از زیر پایش کشیده بود" آرزوی دیدار داشته باشد.

بنا براین، توصیۀ من به تیمسار قره باغی صحت دارد ولی اظهار اینکه بختیار خواهان این دیدار است کاملاً و اساساً نادرست است.

اینک که جنابعالی قصد دارید مسئله "اعلام بیطرفی" را مطالعه فرمایید موقع را مناسب من دانم نکاتی را به اطلاعتان برسانم. من در نوشته هایی که جهت جنابعالی فرستادم وارد "ماهیت" اعلام بیطرفی نشدم و به آن اکتفا کردم که بگویم ارتش رأساً حق نداشته است تصمیم بگیرد. بلکه باید نظرهای خود را به نظر کابینه (رئیس دولت) برساند و دولت تصمیم بگیرد که چه باید بکند.

ولی اینک لازم است نظر خود را در این باره به جنابعالی بدهم که اعلام بیطرفی اصلاً از طرف نیروهای مسلح معنی ندارد. زیرا قوای مسلح هر کشور تابع دولت قانونی باید باشد. بنابراین، وقتی دولت با یک شورش، طغیان یا انقلاب مواجه شد، دولت و ارتش توأماً با آن مواجه هستند، یا دولت تصمیم به سرکوبی شورش (طغیان یا انقلاب) می گیرد که در این صورت وظیفۀ ارتش در هم کوبیدن شورش است و یا دولت به هر علتی یا تسلیم می شود یا استعفا می دهد. در چنین وضعی ارتش دیگر سرپوش دولت قانونی را ندارد و اختیار به دست خودش می افتد. در چنین وضعی یا ارتش تسلیم شورش انقلاب می شود و با آن هماهنگی میکند. یا برعکس مستقلاً با شورش و انقلاب در می افتد. یا پیروز می شود که آنگاه نیروهای مسلح فاتح دولت مناسبی روی کار می آورند و یا ارتش توسط شورشیان سرکوب و وادار به تسلیم میشود.

در اسپانیا، با استعفای پادشاه (آلفونس سیزدهم) حکومت جمهوری روی کار آمد و دولت سابق دیگر وجود نداشت. آنگاه ارتش اسپانیا قیام کرد و با جمهوری و جمهوریخواهان آنقدر جنگید تا به کلی پیروز شد و حکومت فرانکو روی کار آمد.

در روسیه وقتی دولتها سقوط کرده و عنان امور به دست انقلابیون (لنین، تروتسکی) افتاد و دیکین با قوای خود در جنوب و کالچا ک با قوای خود در خاور با انقلابیون جنگیدند ولی پیروز نشدند و از بین برده شدند. "بی طرفی" یعنی چه. نیروهای مسلح یک کشور یا با دولت قانونی هستند یا طرف انقلاب را می گیرند. راه کار وسطی وجود ندارد. مگر اینکه بگویم ارتش می گوید نه حکومت قانونی را قبول دارم و نه رسماً با انقلابیون همکاری می کنم. یعنی نه طرفدار دولت و نه طرفدار ملت!!! کاری که در ایران شد.

فریدون جم

شانزده ژوئن ۱۹۹۴*

ملاحظه فرمودید مطلبی که از قول ارتشبد جم نوشته اند مانند بسیاری از مطالب دیگر خلاف از آب در آمد. اما بقیه ماجرا هم جالب است. داستانی ساخته اند از رفتن به منزل دکتر بختیار و پیشنهاد ایشان برای واگذاری کاری به دخترخانم تیمسار و در نتیجه قهر و عصبانیت تیمسار و بلند شدن از جا و خارج شدن از منزل دکتر بختیار، رفتن دکتر به دنبال ایشان و بر گرداندنشان به اتاق و لابد عذرخواهی از تیمسار که اگر فرصتی دارید و علاقه ای به خواندن آن به نشریه نيمروز مراجعه بفرمایید.

در این رابطه بهتر است اظهارات شادروان دکتر بختیار را از قول یکی از وزراء بشنویم: "دیروز قره باغی اینجا بود درست هم اینجا نشسته بود که شما نشسته اید. باور کنید من از این آدم متنفرم. به اصرار برومند و چند نفر از دوستان ناچار پذیرفتم. آمد و نشست. من که با او حرفی برای گفتن نداشتم چون از پشت به ملت ایران خنجر زد قسم خود را به قرآن زیر پا نهاد و به شاه که همه چیز به او داده بود خیانت کرد. اگر او یک ماه به من مهلت داده بود، خمینی حاضر به مصالحه می شد. برای

این حرف دلیل دارم. در تظاهراتی که به حمایت از من در تهران انجام گرفت به نوشته روزنامه های کیهان و اطلاعات که از مداحی شاه به ثنا خوانی خمینی رو آورده بودند دفعه اول پنجهزار نفر شرکت کرده بودند. دفعه دوم تعداد تظاهر کنندگان بیست هزار نفر اعلام کردند. دفعه سوم کیهان روز پنجم بهمن ۱۳۵۷ نوشت در تظاهرات به نفع بختیار صد تا دویست هزار نفر شرکت داشتند که مسلم بود با خط مشی جدید کیهان تعداد را کمتر از رقم واقعی نوشته بود و این نشان می داد که اکثریت خاموش کم کم به خود آمده و دارد به میدان می آید. دکتر بختیار اضافه می کند من برای اینکه حرفی زده باشم از زندگی قره باغی پرسیدم و گفتم حتماً با دخترتان زندگی می کنید و اضافه کردم که شنیده ام دخترتان خوب درس خوانده است. بلافاصله گفت بله دخترم تحصیلاتش را تمام کرده و مفتخر خواهد بود که در دستگاه شما خدمتی انجام دهد. گفتم تیمسار من یک منشی بیشتر لازم ندارم که فعلاً دختر تیمسار پاکروان مشغولند و به فرد دیگری احتیاج ندارم. وقتی تیمسار چایشان را خوردند، من باوجود اینکه بر خلاف ادب بود بلند شدم ایشان هم بلند شدند. خداحافظی کردند و رفتند. پرواضح است که جز این هم نمی تواند باشد. به قول تیمسار ارتشبد جسم، دلیلی ندارد بختیار آرزوی دیدار قره باغی را داشته باشد کسی که به قول انگلیسی ها "قالی را زیر پایش کشیده"؟! یک سوال پیش می آید و آن اینکه چرا تیمسار این مطلب را وقتی شادروان بختیار زنده بود ننوشتند و حالا به فکر عنوان کردن آن افتاده اند آن هم همزمان با نزدیک شدن محاکمه قاتلین او.

۵ - پیشنهاد بی طرفی ارتش

تیمسار در دنباله بیاناتشان موضوع بی طرفی ارتش را مطرح و می گویند پیشنهاد بیطرفی را سپهد حاتم در جلسه داد. که هزار نکته باریکتر از مو اینجاست. تیمسار حاتم را که معاون ستاد کل ارتش بوده و پیشنهاد بیطرفی ارتش را می دهد جا بجا تیرباران می کنند. تیمسار ربیعی را که

قبل از بیست و دو بهمن به گفته تیمسار قره باغی اعلام وفاداری به خمینی میکنند اعدام می کنند اما تیمسار قره باغی جان به سلامت می برند و به نوشته سرهنگ توکلی که در شماره ۲۰۶ نشریه نيمروز منعکس است، آقای دکتر یزدی و سرهنگ توکلی از زیرزمین ستاد ارتش سوار اتوبوس می کنند و به منزلشان هدایت می نمایند. سرهنگ توکلی می نویسد: "در ساعت یازده شب سرکار سرهنگ صوفی آجودان تیمسار قره باغی زنگ زد و از قول ایشان اظهار داشت به علت هجوم و تیراندازی دستجات مسلح به قرارگاه ستاد کل، کلیه پرسنل، ستاد را ترک کرده اند. ما به اتفاق تعدادی از رؤسای عالیترتبه مستشاری آمریکا که در بین آنها سه بانوی سکرتر نیز وجود دارند و همچنین عده زیادی از افسران عالیترتبه خودمان به پناهگاه و اتاق عملیات زیر زمینی رفته و در بهای آهنی را بسته ایم فوری برای نجات ما اقدام کنید... ساعت یک بعد از نصف شب دکتر یزدی را از خواب بیدار کردم و راهی ستاد کل شدیم و آنها را نجات دادیم. بیست و یک نفر افسران آمریکایی را در محل درب غربی سفارت پیاده کردیم..."

سرهنگ توکلی می نویسد چون نزدیک صبح بود بقیه را به مدرسه علوی بردیم و گفتیم بعد از دادن صبحانه به منازلشان برسانند. آری تیمسار به وسیله سرهنگ توکلی و دکتر یزدی نجات می یابند و تازه سالها بعد یعنی در سال ۱۳۶۰ به فکر تعقیب و مصادره اموال ایشان می افتند؟! آن هم دستگاهی که بعضی از امرا را به اتهام کارهایی که در ۱۰، ۲۰ یا سی سال قبل انجام داده بودند اگر عملشان جرم هم محسوب می شد، شامل مرور زمان بوده است یا امثال سپهبد حجت کاشانی را که کار اجرایی نداشته و رئیس تربیت بدنی بوده است به جوخه اعدام می سپارند. تیمسار ارتشبد قره باغی رئیس ستاد کل ارتش را به حال خود رها می کنند و تا سال ۱۳۶۰ از یاد می برند.

۶ - چرا ارتش ایران مثل ترکیه عمل نکرد و خود

راکنار کشید.

تیمسار در قسمتی از مصاحبه خطاب به آقای میبیدی می گوید:
"گفته اند که چرا در کشور ما هم مثل ترکیه نشد ولی در کشور ترکیه این عمل شد. اولاً می دانید که طبق قانون اساسی ترکیه، ارتش حق دارد که چنین کاری را بکند ولی قانون اساسی ما چنین اجازه ای را نمی داد... ثانیاً ارتش ترکیه همیشه این کار را کرده و همیشه هم بر علیه دولت کودتا کرده در صورتی که از ابتدای تشکیل دولت آقای دکتر بختیار برنامه ما پشتیبانی از دولت بختیار بود..."

در این باره باید عرض کنم پشتکار تیمسار در به کرسی نشاندن مطالب خود و سماجتشان قابل تقدیس است. ای کاش این روحیه و روش را در زمان تصدی ستاد کل هم می داشتند. مخفی نماند که این مطلب را تیمسار چندین بار قبلاً گفته و نوشته اند. نگارنده در پاسخ به مصاحبه ای که آقای الموتی به صورت دوازده سوال و جواب با ایشان انجام داده بودند به این موضوع جواب داده ام که در نشریهٔ نیمروز به چاپ رسیده است ولی تیمسار متأسفانه گوششان بدهکار نیست و حرف خودشان را می زنند. خدمت تیمسار نوشته بودم که ارتش ترکیه در سال ۱۹۸۰ با یک کودتای نظامی خونین علیه مقررات قانون اساسی بسیار لیبرال ۱۹۶۱ قیام کرد و زمام امور را به دست گرفت و اولین اقدامش، الغای همان قانون اساسی بود که به اعتقاد تیمسار به ارتش ترکیه حق کودتا می داد. به علاوه کسی از تیمسار این انتظار را نداشت که بر علیه دولت کودتا کند حرف و سخن این است شما که برای حفظ قانون اساسی قسم خورده بودید چگونه میدان را برای خمینی که دائم بر علیه شاه شعار می داد، شاهی که همه بندگان خسرو پرستش بودید، خالی کردید و با بودن دولت قانونی از انتصاب بازرگان توسط یک آخوند بعنوان انتصاب رسمی نام بردید و دولتی را که توسط خمینی برای محو قانون اساسی و تغییر آن بوجود آمده بود بر دولت قانونی ترجیح دادید و تسلیم آن شدید. از

خودتان می پرسم اسم این کار چه می تواند باشد؟!

۷- داستان رفتن منزل جفرودی

تیمسار در قسمتی از مصاحبه که در صفحه سیزدهم شماره ۲۶۱ نشریه نیمروز آمده عنوان کرده اند: "... آقای جفرودی به من پیشنهاد کرد که شما به خانه من بیائید. گفتم هر کجا که نخست وزیر باشد، برای مصالح مملکت من حاضر می‌باشم. ولی به شرطی که نخست وزیر حضور داشته باشد. به هر حال، رفتیم. آقای مقدم (سپهبد مقدم) آنجا بود به سالن که رسیدیم بجای اینکه آقای بازرگان گرفتاری داشت و نیامد. ولی حقیقت این نبود. حقیقت این بود که آقای بازرگان چند روزی بود که به وسیله خمینی به نخست وزیری انتخاب شده بود... و به همین علت نیامد. ما به مذاکرات نشستیم ولی بعد دیدیم که آقایان آمده اند و تقاضا می کنند که آقای بختیار همانطور که شما وعده دادید استعفا بدهید... بختیار گفت من استعفا نمی دهم و بقیه داستان..."

نگارنده برای روشن شدن حقیقت امر به آقای جفرودی مراجعه کردم. حضورشان رفته و روزنامه را هم بردم. ایشان اظهارات تیمسار را مطالعه کردند. جواب آقای جفرودی این بود که: این مطالب دروغ است. مطلقاً واقعیت ندارد و اضافه کردند که از قول من بنویسید که تیمسار یا خدای نخواستہ پیر شده اند و حافظه را از دست داده اند یا دروغ را بر راست ترجیح می دهند.

۸- آزادی زندانیان سیاسی

تیمسار قره باغی در پاسخ سوال آقای میدی که می پرسند "در این جلسه کاخ چه گذشت؟" جواب می دهند: در این جلسه وقتی رسیدیم آقای بختیار پاکتی را در آوردند و لیست مفصلی شاید دویست سیصد نفر بودند، اینها کسانی بودند که باید از زندان مرخص می شدند. اعلیحضرت امضا کردند توشیح فرمودند... از زندان آزاد شدند و به جمع تظاهرکنندگان پیوستند". برای اطلاع بیشتر تیمسار عرض می کنم آزادی

زندانیان سیاسی فقط توسط آقای دکتر بختیار انجام نگرفت با توجه به آماری که در کتاب "روز شمار تاریخ ایران" گرد آوری باقر عاقلی، بیشترین آنها در کابینه شریف امامی که تیمسار هم وزیر کشورش بودند صورت گرفت. در کتاب مزبور آمده است.

۱- در اول آبان ماه ۱۳۵۷ در کابینه شریف امامی دستور آزادی ۷۲۶ نفر از زندانیان سیاسی صادر شد.

۲- در هشتم آبان ماه ۱۳۵۷ آقایان طالقانی و منظری از زندان آزاد شدند که باز در کابینه شریف امامی بود.

۳- در سیزدهم آبان ماه ۱۳۵۷ دکتر مفتاح از زندان آزاد شد که باز هم در کابینه شریف امامی بود.

جالب این است که در هر سه مورد تیمسار قره باغی وزیر کشور بودند و علاوه بر مسئولیت مشترک وزراء شخصاً بعنوان وزیر کشور در این مورد مسئولیت مستقیم داشته اند. در این کتاب آمده است که در حکومت بختیار روز نوزدهم دیماه ۱۳۵۷ به فرمان شاه ۲۶۶ نفر و در روز ۲۱ دیماه ۶۵ نفر زندانی سیاسی آزاد شده اند. ملاحظه می فرمایید که در زمان تصدی شما در وزارت کشور در کابینه شریف امامی، علاوه بر نایب امام و آقایان طالقانی و مفتاح ۷۲۶ نفر زندانی سیاسی آزاد و به قول شما به جمع تظاهر کنندگان پیوسته اند. منتهی تیمسار بر این باورند که هر کاری خودشان انجام دهند درست است و بجا ولی اگر دیگران به همان کار ولو در سطحی محدود دست بزنند، خطا کارند و مشمول مجازات؟!

۹- هیچوقت با مذهبیون صحبت نکرده ام راجع به این ادعای تیمسار، نگارنده با دلیل و مدرک جواب لازم را در شماره های ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ نشریه نیمروز داده ام. در این باره علاوه بر اظهارات مهندس بازرگان و مطالبی که در کتاب "انقلاب در دو حرکت" (صفحه های ۷۳ و ۷۴) توسط ایشان نوشته شده، آقای دکتر یزدی در کتاب آخرین تلاشها

در آخرین روزها صفحه ۱۹۴ صراحتاً می نویسد که روز ۲۲ بهمن در شورای انقلاب منتظر ابلاغ تصمیم ارتش بودیم و اضافه می کند که قره باغی در این تصمیم امرا، نقش عمده ای را ایفا کرده است و همچنین نوشته های فردوست که در رابطه با تماس تیمسار قره باغی با بازرگان و سبحانی در جلد اول خاطرات خود صفحه ۶۲۴ جریان تلفن قره باغی را از منزل بازرگان در مورد اعلام بیطرفی شرح می دهد. البته مدارک و مستندات از نظر تیمسار به اعتبار اوضاع و احوال و شرایط زمان و مکان تغییر ماهیت می دهند و کلیه نوشته ها از کتاب و روزنامه اگر به نفع ایشان باشد، معتبر و قابل استنادند و گرنه مخدوش و مطرود و مزخرف هستند. معهدنا ناچارم دو مطلب را از دو نشریه بیاورم. نشریه تهران مصور جمعه ۲۵ تیرماه ۱۳۵۸ شماره ۲۴ می نویسد: "در باره آخرین رئیس ستاد ارتش که نامش در تاریخ ارتش ایران، بعنوان کسی که در اوج انقلاب ایران با اعلام بیطرفی ارتش، سقوط رژیم را قطعی کرد و به داستان دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی خاتمه داد، ماندنی است. از روز ۲۲ بهمن انواع شایعات به گوش خورده است، به ویژه که بختیار در آخرین روزهای نخست وزیری خود از ارتباط پاره ای از رهبران ارتش با مذهبیین یاد می کرد که الزاماً نظرش به قره باغی بود. از سویی او آذربایجانی بود و می گویند نسبت دوری با یکی از مراجع تقلید دارد. در عین حال، با بازرگان نزدیکش می دانند اما ناپدید شدن او از نظرها در حالی که همه می دانند در ۲۲ بهمن در تهران بود به شایعات زیادی دامن زد. در همان روزها، بعضی از قول تیمسار معدوم رحیمی، فرماندار نظامی دوم تهران پیش از اعدام نقل می کنند که گفته: قره باغی از من بازجویی می کرد. این سخن را بعد از قول هویدا تأیید کردند! هفته گذشته بر این همه اضافه شد که عاملی تهرانی در حاشیه کتابی که در آخرین روزهای زندگی اش می خواند، نوشته قره باغی از من بازجویی کرد. از همه این شایعات نتیجه می گیریم قره باغی در تهران است. از آن مهم تر حکومت از احوال

او با خبر است. یعنی او با امان گرفتن بر سر جان‌ش ارتش را تسلیم کرده است.

بعضی‌ها پا را فراتر گذاشته ادعا می‌کنند که تیمسار قره باغی در اجرای دستور انگلیسی‌ها فرمان بیطرفی را صادر کرده است و برای اثبات نظر خود به خودکشی تیمسار سرلشگر شقاقی اشاره دارند که آن شادروان به رابطه قره باغی با انگلیسی‌ها در ایامی که با هم کار می‌کردند پی می‌برد. اسناد و مدارکی هم بدست می‌آورد که نمی‌خواهد آنها را از طریق سلسله مراتب اداری به شاه برساند و بالاخره بطور مستقیم به شاه گزارش می‌کند و چوبش را هم می‌خورد. دنباله مطلب را از مجله هفتگی رایگان سال چهارم شماره ۵۷ دهم مرداد ۱۳۶۵ به قلم آقای اصغر گیتی بین می‌خوانیم: *...گیتی بین اضافه می‌کند که رحیمی لاریجانی الان در سوئیس است و متن گزارش را می‌داند و آرزو کرده است که سپهد رحیمی لاریجانی سکوت را بشکند پرده از ماهیت قره باغی بردارد.

۱۰ - موضوع متلاشی شدن ارتش

تیمسار در مصاحبه با آقای میبدی صفحه ۱۳ شماره ۲۶۸ نشریه نیمروز می‌گویند: روزی که من رئیس ستاد شدم در حقیقت ارتش به مفهوم ارتش باشد وجود نداشت فقط اسمش بود ... و در همان صفحه عنوان می‌کنند که شب خبر رسید که مرکز اسلحه سازی را در میدان ژاله محاصره کرده‌اند ... تیمسار طوفانیان به من تلفن کردند گفتم به تیمسار رحیمی مراجعه کنید زیرا ایشان فرماندار نظامی هستند. گفتم من مراجعه کرده‌ام ولی تیمسار رحیمی می‌گوید من عده‌ای در اختیار ندارم که به آنجا بفرستم. گفتم خیلی خوب من با سپهد بدره‌ای صحبت می‌کنم بلکه ایشان عده‌ای فراهم کنند. وقتی تلفن کردم، سپهد بدره‌ای

۱- این قسمت در نوشته آقای گیتی بین آمده است.

گفت من عده ندارم، میبیدی می پرسد مگر چند نفر می خواستید؟ تیمسار قره باغی جواب می دهند سیصد نفر و سپس در چند جا اشاره به فرار سربازان می کنند و ارتش را متلاشی شده معرفی می نمایند.

این قسمت از مطالب تیمسار نه تنها موجب تأسف بلکه خجالت آور است. رئیس ستاد کل ارتش برای موجه جلوه دادن خطای خود می خواهد همه چیز را به لجن بکشد حتی سازمانی را که خود فرمانده کل آن بوده است. واقعاً اگر وضع چنان بود که سرکار عنوان می کنید چرا استعفا ندادید و قبول مسئولیت نمودید. جالب است دستور نخست وزیر را برای بمباران اسلحه سازی اجرا نمی کنید بعد دنبال سیصد نفر آدم می گردید که کارخانه را از محاصره افراد مسلح در بیاورید. آیا در مقابل آن عده مسلح که می گوید آنجا جمع شده و تیراندازی می کردند، سیصد نفر سرباز چه می توانستند بکنند. این تلفنهای شما که می خواهید با من بمیرم تو بمیری در دستگاه زیر نظرتان چند سرباز پیدا کنید نشانه عدم مدیریت شماست.

و اینکه می خواسته اید وقت گذرانی کنید تا اعلامیه بیطرفی را صادر کنید اما اینکه می گویند ارتش متلاشی شده بود حرفی پوچ و بی معنی است. جواب شما را در این مورد اکثر امرای ارتش و فرماندهان نیروها در غیر واقع بودن این ادعا داده اند. مخصوصاً تیمسار شهریاری در شماره ۲۸۳ نيمروز با دلیل و مدرک واهی بودن تلاشی ارتش و فرار سربازان را مسخره ترین بهانه دانسته است. ارتش ایران را اصولاً سربازان وظیفه نیرو نمی بخشیدند و اگر ارتش ۴۵۰ هزار نفری حتی تمامی سربازان وظیفه اش را هم از دست می داد، کمترین مشکلی در مبارزه با ملایان و پیشگیری از به قدرت رسیدنشان پدید نمی آمد زیرا هزاران افسر و درجه دار کارآزموده در اختیار ارتش بود و فقط دوهزار نفر برای حفاظت از قانون اساسی و حمایت از دولت کافی بود. بازرگان در کتاب

"انقلاب در دو حرکت" (صفحه های ۷۳ و ۷۴) می نویسد: با وجود خروج شاه از کشور همه جور احتمال مقاومت و توطئه و ترور یا درگیریهای سنگین از ناحیه آنها می رفت و در صورت تصمیم، به سهولت می توانستند انقلابیون را دستگیر یا سر به نیست سازند ولی این کار را نکردند ... زودتر از همه و زورمندتر از همه، ارتش و شورای عالی نظامی بود که در ۲۲ بهمن اعلامیه ای خطاب به فرماندهان و سربازان صادر کردند ...

۱۱ - ما گفتیم طرفدار ملت هستیم. ما نه طرفدار آقای بختیار هستیم و نه طرفدار بازرگان

این قسمت از بیانات تیمسار را قبلاً در شماره شش نشریه پیام تیمسار ارتشبد جم به طور صریح و روشن مطرح و مورد بررسی قرار داده اند. مطلبی که تیمسار قره باغی عنوان کرده اند با واقعیت تطبیق نمی کند. در آن زمان دو نیرو بیشتر وجود نداشت یک طرف دولت قانونی بود و ارتش، طرف دیگر خمینی و بازرگان. و شما بر خلاف ادعایی که می کنید، ارتش را به خمینی و نخست وزیر منتخب او که از نظر شما بنا بر آنچه در مصاحبه با آقای الموتی گفته اید دولت رسمی بود؟! تسلیم نمودید در صورتی که عمل آنها قیام بر علیه قانون اساسی و شاه و ارتش می بود که شما برای حفظ و نگهداری آن قسم خورده بودید. اینکه می گوید ما طرف ملت را گرفتیم، درست نیست. خمینی ملت را برسمیت نمی شناخت او طرفدار امت اسلامی بود و با ملی و ملی گرایی دشمنی داشت. هنوز بعد از پانزده سال با اعمال شدیدترین خشونتها، ملت زیر بار این رژیم نرفته و به عناوین مختلف با قبول خطر جانی عکس العمل نشان می دهد تا آنجا که شما یک آخوند بدون ماشین ضد گلوله و محافظ در تهران نمی بینید.

قصدم این بود که مطلب را همین جا به پایان ببرم و بیش از این سر خوانندگان را به درد نیآورم چون تمام مطالب که تیمسار در ده شماره

آورده اند همه تکراری و غیر واقع است. اما یکی از دوستان شماره های ۲۸۶ و ۲۸۷ نیمروز را به دستم داد که در آن دو شماره باز تیمسار به صحرای کربلا زده و عنوان کرده اند که:

تجاوز ارتش عراق با پشتیبانی بختیار و اویسی صورت گرفت. بختیار با مخالفین و هایزر در به قدرت رسیدن خمینی همکاری می کرده است. بختیار به کمک بازرگانان از کشور گریخت نه من. شایعات خلاف واقعی که در کتاب پاسخ به تاریخ در مورد من نوشته شده نظر اعلیحضرت نیست. در ۲۲ بهمن جز اعلام بیطرفی و پشتیبانی از ملت راهی نبود.

واقع اینست وقتی این مطالب را خواندم از سماجت و پررویی تیمسار حیرت کردم و بی اختیار کتاب "انترناسیونال بچه پرروها" نوشته آقای ایرج پزشکزاد نویسنده تواناو فاضل به خاطر امدم.

این مطالب قبلاً در کتاب کذایی و مصاحبه ها و شماره های اسفند ۱۳۷۱ تیر، شهریور، مهر، آبان و بهمن ۱۳۷۲ تشریح روزگار نو آمده است و به تمام آنها در شماره های ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ نشریه نیمروز جواب داده شده ولی تیمسار گوششان به این حرفها بدهکار نیست و کاری هم به این ندارند که یک مطلب را چند و چندین بار قبلاً گفته باشند. از نظر ایشان طرح مجدد آنها آن هم با تیرهایی که نشریات برای جلب نظر خوانندگان انتخاب می کنند کار نادرستی نیست به علاوه آنچه را که قبلاً عنوان کرده اند در خاطره ها نمانده و ممکن است بعضی از خوانندگان نیز مطلب را قبلاً نخوانده باشند و به نظرشان جالب باشد علی الخصوص که این بار بجای روزگارانو در نشریه نیمروز منعکس شده است. چه خوب بود تیمسار بیش از این عرض خود نمی بردند و زحمت ما روا نمی داشتند.

بختیار در کتاب یگرنگی، ماجرای خروجش را از ایران شرح داده است. بعلاوه کسانی که بختیار را هشت ماه مخفی کرده اند و کسانی که

برای او بعنوان یک فرانسوی پاسپورت تهیه کرده اند و آنها که او را تا فرودگاه همراهی کرده اند خوشبختانه زنده و اکثراً در پاریس هستند. و وقتی این مطلب تیمسار را می خوانند پوزخند تمسخری بر لب می آورند که خوشبختانه تیمسار به این کار عادت دارند و مدتهاست که خود را مضحکۀ مردم قرار داده اند. چندی پیش در پاسخ اعتراض یکی از دوستان که بی فایده بودن مطالبی را که تیمسار مرتباً مطرح می کنند به ایشان گوشزد کرده بود گفته بودند می خواهم مطرح باشم. کاری نمی شود کرد مطرح شدن راههای مختلفی دارد. آن عرب هم که سراغ چاه زمزم رفت فقط می خواست در تاریخ مطرح باشد.

می نویسند بختیار با هویزر در به قدرت رسیدن خمینی همکاری می کرد، هویزر در کتابش صراحتاً نوشته است که من هرگز با بختیار ملاقات نداشتم. خود بختیار هم در کتاب یکرنگی آورده است که از آمدن هویزر بی خبر بوده است و اساساً ارتباطی باهم نداشته اند.

اینکه در شماره ۲۸۷ نیمروز می نویسید "در ۲۲ بهمن راهی جز اعلام بیطرفی و پشتیبانی از ملت باقی نبود ناچار در مقابل این نوشته شما سوالی پیش می آید و آن اینکه این ملت که شما طرفش را گرفتید کجا بودند چه کسی در رأسشان بود و آنها را رهبری می کرد و بالاخره اعلام بیطرفی شما به نفع چه کسی تمام شد؟ ملت یا خمینی و رژیم نکبت بارش؟ که البته معلوم است.

در خاتمه توصیه من به یک هموطن ره گم کرده که دچار ناراحتی روحی و عذاب وجدان شده، این است که به جای این همه پرگویی سکوت را پیشه گیرند. خدمت و خیانت زید و عمر و قضاوت در باره آنها به عهده تاریخ و افکار عمومی است. حمله به این و آن و تهمت و دروغ در این راستا بکار نمی آید. تا اینجا حوادث گذشته نشان می دهد که شادروان دکتر بختیار به عهد و میثاقی که با خود بسته بود وفا کرد، جلو آخوند ایستاد. خطر دیکتاتوری نعلین را پیش بینی و اعلام

کرد و در خارج نیز یک لحظه از مبارزه باز نایستاد و جان شیرین را بر سر عقیده اش داد و با آن طرز فجیع کشته شد و شما ارتش را دودستی تسلیم آخوند کردید بدون اینکه تضمینی برای حفظ جان افراد ارتش بگیرید و حالا هم در پاریس با خیال آسوده زندگی می کنید و برای سرگرمی و مطرح بودن رطب و یابس می بافید و به تفرقه افکنی مشغولید.

● ۱۰، آبان ۱۳۷۳، اول نوامبر ۱۹۹۵

www.iran-archive.com

این بی طرفی نبود بلکه تسلیم بلا شرط بود

طی چند سال اخیر گفته‌ها و نوشته‌ها را خواندم. بعنوان یک همقطار می‌خواهم بگویم: ارتشبد قره باغی، بیش از این دست و پا نکنید و هر چه بگوئید و هر چه بنویسید اثری ندارد. شما ارتش را درست به عنوان «بی طرفی» تسلیم شورشیان یا بقول خودشان انقلابیون کردید، متأسفانه جان همکاران شریف و عزیز خود را از قبیل تیمسار سپهبد رحیمی و امثال آنها را به خطر انداختید و آنها را به جوخه اعدام سپردید و در پاریس نزد همسر مهربان و فرزندان عزیزتان اقامت دارید و در آشیانه مرفه خود در قلب پاریس به همه آنها تیکه در راه سوگند وفاداری خود در راه حراست ایران جان باخته اند اتهام زده و آنها را مقصر واقعی معرفی کرده اید که در خواب ابدی قادر به دفاع از خویش نمی‌باشند.

تیمسار قره باغی، من منکر دانش و درستی و صداقت شما نیستم و همیشه در همه حال برای جنابعالی احترام قائل بودم و شما را افسری شایسته می‌دانستم ولی دفاع از بی طرفی ارتش را که بنظر من بی لیاقتی و ترس از مرگ است، برای یک سرباز قبول ندارم. من و شما و کلیه افسران در هر درجه و مقام به خداوند بزرگ و قرآن مجید در برابر پرچم ایران زمین سوگند خورده ایم که برای حفظ مملکت و موجودیت و استقلال و امنیت و آسایش مردم تا آخرین لحظه خدمت جان خود را فدا کنیم، چگونه ناگهان درست و بدون قید و شرط مملکت را به شورشیان تحویل دادید. حالا که گروهی از بهترین افسران توسط خرابکاران اعدام شده اند شما گناه این خبط و اشتباه بزرگ را که سمت فرماندهی داشته

اید به گردن اعدام شدگان امثال سپهبد حاتم و سپهبد رحیمی و امثال او می اندازید. نه من بلکه اکثر افسران معتقدند سپهبد حاتم از بهترین و شریفترین افسران و از خانواده ای اصیل و یک افسر نمونه ارتش بود که بعلت اشتباه جنابعالی پیشنهاد بی طرفی داد و در ایران ماند و جان خود را طبق سوگند سربازی از دست داد، ولی شما در پاریس در کنار خانواده بسر می بری و بجای آنکه از خانواده شهدای ارتش عذر بخواهید آنها را گناهکار معرفی می کنید و بر زخم آنها نمک می پاشید و غرور و افتخار فرزندان آنها که بوجود پدران خود و شهادت آنها افتخار می کنند و قلب آنها را جریحه دار می کنید و این عمل قابل بخشش نخواهد بود.

تیمسار ارتشبد قره باغی، جنابعالی که می گوئید ارتش از هم پاشیده بود و افسران و سربازان فرار می کردند، چرا شهادت نداشتید که مثل تیمسار ارتشبد جم با کمال صراحت و شهادت قبول مسئولیت نکنید و بگوئید در شرایط فعلی کاری از من ساخته نیست، شاید نخست وزیر و شورای سلطنت قبل از اینکه شاهنشاه فقید از ایران خارج شوند یک تصمیم قاطع می گرفتند و یا فکر دیگری می کردند؟

شما با میل و استقبال مسئولیت قبول کردید و در روزهای واپسین با گفتگوهایی که با مهندس بازرگان و آیت الله شریعتمداری و دکتر بهشتی داشته اید اعلامیه بی طرفی ارتش را بدون اطلاع نخست وزیر و شورایی عالی سلطنت به امضاء رساندید که عده ای از آن افسران اصولاً صلاحیت شرکت در جلسه را نداشته اند و بعد هم اعلامیه را شخصا برای پخش در رادیو و جراید فرستادید تا نخست وزیر و کلیه مسئولین در مقابل کار انجام شده قرار بگیرند که حتی نخست وزیر تقاضا کند یک ساعت باو وقت داده شود که بتواند از نخست وزیر خارج گردد.

تیمسار معظم فرماندهی ستاد کل ارتش، من به همه گفته ها و نوشته های افراد و اشخاص در باره شما و اعلامیه بی طرفی ارتش اشاره نمی کنم چون مثنوی هفتاد من کاغذ می شود فقط به فرمایشات و نوشته

شاهنشاه که معتقدم او عشق ایران و سربلندی و عظمت مملکت و آسایش و امنیت مردم بود در کتاب پاسخ به تاریخ استاد می کنم که چنین مرقوم فرمودند:

ژنرال هایزر از قره باغی خواست که ملاقاتی بین او و مهندس بازرگان ترتیب بدهند. ارتشبد قره باغی به من گزارش داد ولی نمی دانم در این ملاقات چه گذشت، می دانم ارتشبد قره باغی از تمام قدرت خود استفاده کرد تا فرماندهان ارتش را از هر گونه اقدام و تصمیم قاطع باز دارد. او اکنون تنها کسی است که از جریان این مطالب اطلاع دارد، زیرا فرماندهان و امرای ارتش یکی پس از دیگری به قتل رسیده اند و تنها ارتشبد قره باغی بوسیله مهندس بازرگان از قتل نجات یافت».

من اعتقاد داشتم و دارم که اعلیحضرت فقید انسانی شریف و وطن پرست و بشردوست و بی غرض بود. ترقی و پیشرفت من و شما و خیلی ها بعلت عنایت و توجهات آن بزرگ مرد بوده است.

مسلماً گفته و نوشته آن مرد وطن پرست سندی است غیرقابل تفسیر و انکار، دیگر پادشاه عقده و حسادت با غرضی ندارد که چنین با صراحت مرقوم فرموده اند.

تیمسار قره باغی عزیز، جنابعالی در هیچیک از گفته ها و نوشته های خود توضیح ندادید که چرا در باره بی طرفی ارتش و آن اعلامیه که موجب شرمساری ارتشیان می باشد با نخست وزیر و شورایعالی سلطنت مشورت نکرده اند؟

شاید بعلت تمهداتی بوده است که در مقابل شریعتمداری و بهشتی و مهندس بازرگان داشته اید چون می دانستید که اگر با نخست وزیر و شورا مذاکره یا به آنها گزارش می دادید آنها مخالفت می کردند و شما را از تعهدی که کرده اید منصرف می ساختند.

کما آنکه در گفته نخست وزیر دولت انقلابی آقای مهندس بازرگان «خوشوقتم بدین وسیله به ملت مبارز و مسلمان ایران برسانم که

با شنیدن اعلامیه مورخ ۲۲ بهمن شورای عالی ارتش با کمال قدرت اعلام بی طرفی در امور سیاسی و پشتیبانی از تمام خواسته‌های ملت کردند و تیمسار ریاست ارتش قره باغی در ملاقات حضوری، همکاری خود را با دولت موقت اینجانب اظهار نمودند...» او صریحاً از همکاری شخص شما یاد می‌کند. به این ترتیب این مسأله صراحت دارد که شما نه تنها اعلامیه بی طرفی را صادر کرده اید بلکه در ملاقات حضوری همکاری خود را اعلام داشته اید. ممکن است شما این مطلب را که در رادیو و جراید ایران پخش شده تکذیب کنید ولی نتیجه عملتان همان شد که مملکت بدست شورشیان افتاد. این که دیگر قابل انکار نیست.

آیا در آن برهه حساس تاریخ بهتر آن دیدید که اعلامیه را شخصاً منتشر سازید و فاتحه کشور را بدست شورشیان بخوانید و خود را به ساحل نجات برسانید؟.

تیمسار معظم، شما یک ارتشبد با اطلاعات وسیع نظامی و تحصیلات حقوقی هستید حتماً توجه دارید که مردم هر جامعه از افسران و مقامات ارتش متوقع هستند که در مواقع حساس کشور با مردم یاری کنند نه آنکه آنها را به حوادث بسپارند و خود در مکان امن بسر برند. کدام مقررات نظامی اجازه می‌دهد که شما بعنوان (بی طرفی) تمام سازمانهای نظامی و پادگانها و سلاح‌ها را در اختیار شورشیان بگذارید.

در زمان جنگ، وقتی دو کشور با هم متارکه می‌کنند یکی از شرایط پس از تسلیم حفظ جان شکست خوردگان است. شما که می‌خواستید تمام پادگانها را به مخالفین یا شورشیان یا کمونیستها در لباس اسلامی و فلسطینی‌ها در لباس اسلامی بسپارید حداقل می‌خواستید این تعهد را از آنان بگیرید که جان همکاران و همقطاران شما را حفظ و تضمین کنند نه آنکه به خانه آنها بریزند و همه آنها را دستگیر کرده و اموال آنها را غارت کنند و آنها را بدست جلادانی مثل خلخال، ننگ اسلام، که با همکاری مجاهدین بود تحویل دهید و آنها در کشور جوی

خون افسر و نظامی راه بیاندازند. این (بی طرفی) بود یا تسلیم؟ یا فرار؟ تیمسار قره باغی، این بدترین نوع تسلیم بود یعنی (تسلیم بلاشرط). مردم ایران حقایق را می دانند و این گفته و نوشته ها تأثیری در طرز تفکر آنها ندارد.

این ۳ یا ۵ میلیون هموطن که از کشور آواره شده و شصت میلیونی که در داخل با یأس و نوامیدی زندگانی می کنند این وضع را از این اعلامیه بی طرفی و بی لیاقتی ارتش می دانند. آنها می گویند این همه بودجه خرج ارتش و نیروهای سه گانه کرده ایم و این همه ارتشید و سپهبد و نظامی و سلاح و تشکیلات داشتیم و ارتش پنجم جهان بودیم لذا نمی باید کشور را به این صورت تحویل شورشیان می دادید.

انقلابیون در اعلامیه و برنامه انقلابی خود در مصاحبه ها و گفته ها یاد آور شدند که مافکر می کردیم با وجود این ارتش باید حداقل سه سال جنگ و مبارزه کنیم تا در کشور حاکم شویم، در حالیکه یک شبه دیدیم معجزه صورت گرفت و کشور تحویل ما شد، این چه معجزه ای بود جز اعلامیه بی طرفی ارتش!

تیمسار قره باغی با این همه مصاحبه ها و نوشته ها و گفته ها که هر روز در رادیو و جراید از سوی جنابعالی در رسانه های گروهی منتشر می گردد و هرنوشته و گفته و نظریات را رد می کنید، می ترسم کار به جایی بکشد و برسد تا این گفته رهبر و پیشوای میهن پرست ایران شاهنشاه را که در پاسخ به تاریخ در باره شما نوشته اند بصورتی ماهرانه رد کنید و بگوئید آن را دشمنان من دیگته و یا بدون اطلاع پادشاه در کتاب گذارده اند، از جنابعالی بعید نیست!

تیمسار قره باغی عزیز، باور بفرمائید هیچ خصومت با جنابعالی و اختلافی نداشته و ندارم بخوبی فراموش نکرده اید سالها یک دوره خانوادگی با تیمسار ارتشید جم افسری که با احترام و دوست باارزش خانوادگی من است و ارتشید فردوست که صرفنظر از هر مسایل سیاسی

دوست قدیمی و من مدیون او هستم و در نجات من یار و مددکار صمیمی من بوده و چند دوستان دیگر دوره فامیلی داشتیم و صمیمانه روی شما و خانواده احترام داشته و دارم و شمارا افسری شایسته می دانم و نمی خواهم به جزئیات پردازم. در عالم دوستی و ارادت می خواستم بگویم این طور در رسانه های گروهی تبلیغات نکنید، این بمنزله دست و پا زدن کسی است که در باتلاق غرق شود که هرچه بیشتر دست و پا بزند بخطر نزدیکتر می گردد.

مردم ایران باید در باره کارهای افراد قضاوت کنند و تاریخ نویسان اصیل که عشق وطن دارند باید حقایق را بنویسند و الا گفته ها و نوشته ها اگر توأم با حقیقت و صداقت و شهادت اخلاقی نباشد اثری ندارد و از قدیم گفته اند.

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را قلمی، دفتری و دیوانی است

نیمروز، (شماره ۲۷۴) ۳۱ تیرماه، ۱۳۷۳

● ۱۹۹۵

سرتیپ خدا رحم شهریاری

پاسخی به اظهارات ارتشبد قره باغی

۱- ارتشبد عباس قره باغی بجای اینکه پاسخ قانع کننده ای در باره مطالبی که در رد ادعاهای ایشان دائر بر «از هم پاشیدگی و عدم قابلیت عملیاتی ارتش شاهنشاهی» در رادیو صدای ایران اظهار داشته بودم، ارائه نمایند، متأسفانه با استناد به نامه فرد ناشناسی مطالب بسیار نادرست و خلاف حقیقت در باره من نوشته اند که بشرح زیرین به یکایک آنان پاسخ داده می شود.

۲- نوشته اند که اینجناب در منزل زنده یاد ارتشبد بهرام آریانا در حضور تیمساران امیری، روانشاد سرلشگر شهیر مطلق، روانشاد سرتیپ قلی افشار و جناب سرهنگ پژمان در باره وضع روحی و آمادگی لشگر کردستان چنین اظهار داشته ام «صدمه روحی برای لشگر کردستان... فرار روزافزون سربازان... چپاول ساواک... پائین آوردن مجسمه شاهنشاه ... و ...»

پاسخ: معلوم نیست چرا سرتیپ شهریاری که فرماندار نظامی کردستان بودند از غارت و چپاول جلوگیری ننموده است؟

الف - من در مدتی که در ترکیه بودیم با تیمساران سپهبد رضوانی، زنده یاد سرلشگر شهیر مطلق، سرلشگر رخشا سرتیپ شیخان در یک منزل سکونت داشتیم و اگر شبی بمنزل روانشاد تیمسار آریانا دعوت می شدیم هر چهار نفر با هم بودیم هیچگاه نه چنین پرسشی مطرح گردیده و نه چنین پاسخی داده شده بوده است و تیمسار می توانند به سهولت با این اشخاص که سه نفر از آنان در خارج از کشور

مقیم می باشند تماس گرفته و چگونگی را جویا شوند و نتیجه را مجدد آ
اعلام دارند ولی ناگزیراً به این مطالب دروغین یکایک پاسخ داده می
شود.

ب - در منطقه استحقاقی لشگر پیاده ۲۸ سنندج حکومت نظامی
از طرف دولت اعلام نشده بود معهداً بنا بر مسئولیت استحقاقی تا آنجا
که لازم بود در مقابله با فتنه جویان و عناصر مخرب و حفظ نظم و
امنیت منطقه شخصاً اقدام لازم را بعمل آوردم. در همان زمان لشگر
اعلامیه هشدار دهنده ای خطاب به اهالی کردستان صادر نمود که از
رادپو صدا و سیمای ایران پخش گردید و آقای سید جوادی در عکس
العمل به این اعلامیه در روزنامه اطلاعات نوشته بودند «سرتپ
شهریاری به چه مجوزی در کردستان حکومت نظامی اعلام نموده
است».

پ - در مورد فرار افسران و درجه داران و سربازان کرد زبان باید
بگویم غیبت درجه داران یا سربازان از حد معمول تجاوز نمی کرد و فرار
با اسلحه مطلقاً وجود نداشت و بنظر من شرط قبول نخست وزیری دکتر
بختیار و خارج شدن شاهنشاه از کشور آنچنان درد آور نبود، که شنیدن
اعلامیه بی طرفی ارتش تیشه به ریشه ارتش، کشور و تاریخ کهنسال
و پرافتخار مازد.

ت - در مورد پائین آوردن مجسمه های شاهنشاه در شهر سنندج و
شهرستانها تابعه تا ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ماه بر پا بود و
بمحض پخش اعلامیه ننگ آور بیطرفی ارتش گروهک های سر سپرده
در برابر آه و اشک کردهای وطن پست در ساعات خلوت مجسمه ها را
به زیر آوردند.

ث - از قول من نوشته اید «روزیکه شاهنشاه از کشور خارج شدند
تزلزل روحیه به افسران نیز سرایت کرد و با وضع نابسامانی که بوجود
آمده بود هر روز از طرف ضد اطلاعات لشگر اخبار و اطلاعات بسیار

ناامید کننده ای به من می رسید. اکثر قریب به اتفاق مردم با ارتش و ارتشیان دشمن خونی بودند و به تدریج درجه داران و سربازان کرد زبان را تشویق به فرار و ایجاد بی نظمی و بی ترتیبی بخصوص در تیپ مهاباد می کردند. این وقایع که بطور متوالی در تهران و منطقه بوقوع می پیوست تأثیر نامطلوبی در سایر قسمت‌های دیگر کردستان که من فرماندهی آنرا بعهده داشتم همچنین لشگرهای کرمانشاه، رضائیه و تبریز بجای گذاشت که منجر به بی نظمی، فرار و غیبت افسران وظیفه، درجه داران و سربازان می شد و بالاخره از قول من نوشته اید:

روز ۲۲ بهمن پس از انتشار اعلامیه بیطرفی ارتش دستورات مؤکد نیروی زمینی در مقاومت مبنی بر حفظ سربازخانه ها و پرسنل و ساز و برگ و اسلحه و مهمات داده می شد. هجوم طبقات مختلف شورشیان مخصوصاً اکراد عشایر مسلح هیچگونه ابتکاری در دست فرمانده لشگرها و فرماندهان قسمت‌ها باقی نگذارد. جز ب فکر نجات خود و حفظ جان خانواده خود نتوانستیم ب فکر دیگری باشیم. من و خانواده ام به منزل یک استوار کردزبان پناهجو شدیم، او توانست یکماه از ما نگهداری کرده سپس وسایل خروج و بالاخره فرار از کشور از طریق مریوان، پنجوین، سلیمانیه به بغداد و از آنجا به اسپانیا فراهم گردید و نامه ناشناخته مورد استناد با این جمله پایان می پذیرد: «اینکه سرتیپ شهریار ادعای یک پارچگی و آمادگی برای عملیات در روزگار رقت بار ارتش می کند بیمورد و حتی عاری از حقیقت است.»

پاسخ:

الف - در منطقه استحقاقی لشگر کردستان اکثریت قریب به اتفاق مردم با ارتش بودند و من در اینجا از مردم پاک نژاد کردستان سپاس بسیار دارم که چه با تلفن و چه با حضور شخصی در ستاد لشگر اشخاص نابکار و سرسپرده به بیگانگان را معرفی می نمودند.

ب - در ناآرامی های بهمن ماه ۱۳۵۷ بجز چند پنجه بکس، چاقو

و زنجیر چیزی از جوانان آلت دست شده بدست نیامد که تماماً به دادگستر تحویل گردید.

پ - اگر افسران و درجه داران و سربازان فراری شده بودند چه نیروئی در آن زمان دردناک از مرز گسترده ایران با عراق و پادگانها نگهداری نمود.

تا آخرین لحظه نظم و ترتیب و انضباط کامل در لشکر پابرجا بود و لشگر، ناسیسات و پادگاهای آن دست نخورده باقی ماند و بهمین دلیل بالافاصله در بهار سال ۱۳۵۸ از همین لشگر در عملیات علیه شورش در منطقه کردستان و سایر مناطق بهره برداری شد.

ث - در تمام مدتی که یگانهای لشگر تأمین شهر را بعهده داشتند موردی پیش نیامد که تیراندازی شود و یا کسی کشته یا زخمی گردد. بجز یک استوار جمعی توپخانه لشگر که بعد از ساعت ۱۲ شب قصد داشت از منطقه ممنوعه عبور نماید که بعلت اینکه به ایست سرباز توجه نکرده بود از کتف مورد اصابت گلوله قرار گرفت که در بیمارستان لشگر مداوا گردید.

ج - فرمانده لشگر و فرماندهان تیپ ها و گردانها با قدرت و در دست داشتن ابتکار، تأمین منطقه و آسایش اهالی را برقرار نمودند.

چ - خانواده من و بیشتر فرماندهان در محل نبودند که بنا بر نوشته مورد ادعا به محلی پناه ببرند. من روز ۲۴ بهمن ماه با ماشین شخصی یکی از افسران لشکر از باشگاه افسران که محل اقامت بود از مسیر بیجار، زنجان، قزوین به تهران عزیمت نمودم. سرباز راننده ماشین فرمانده لشگر هم تا تهران دنبال من آمد و روز بعد سرباز راننده در تعمیرگاهی در تهران دستگیر گردید.

بعد از ظهر روز بعد در تهران با تیراندازی هوائی مأموران کمیته محل وارد منزل ما شدند. استواری که از کمیته آمده بود تفنگ خود را زمین گذاشت، جلو آمد با ناراحتی و تأثر بسیار اظهار نمود تیمسار من در

سال ۱۳۳۲ در لشگر ۱۰ زرهی اهواز یکی از درجه داران شما بودم با مسیر خدمتی که شما داشته اید قول می دهم که آزاد خواهید شد، چون یکی از اهالی محل تلفنی به کمیته اطلاع داد یک ساواکی وارد خانه شماره...کوچه... شده مارا به اینجا کشانید. (بدنیست بدانید که در منزل ۱۷ گلوله رد و بدل شد) من را با دو ماشین اسکورت به مدرسه علوی بردند و به اطاقی راهنمایی کردند که در آنجا سر لشگر دکترگوران رئیس بیمارستان خانواده ارتش نیز حضور داشت، یک نفر بعنوان بازجو یک برگ کاغذ سفید بدست من داد و گفت تیمسار مشاغلی که در ارتش داشته اید بنویسد که پس از تکمیل و تحویل آن ورقه کاغذ بعداً با تیمسار سرلشگر گوران از مدرسه علوی خارج شدیم.

خ - روز بعد به ستاد بزرگ ارتشتاران رفتم تا گزارش منطقه است حفاظتی لشگر را بدهم. توانستم با روانشاد تیمسار سپهبد بخشی آذر رئیس اداره سوم تماس بگیرم و به ایشان گفتم اگر لازم است برگردم ضمن اینکه من تیمسار سرتیپ اصلحی فرمانده تیپ یکم را بجای خودم به لشگر معرفی نموده ام، همان روز تعدادی از افسران مرا دیده اند.

د - تا تابستان ۱۳۵۹ در تهران اقامت داشتم ولی چون دادگاه انقلاب کردستان مرا خواسته بود ناگزیر به ترک وطن شدم و یک روز بعد از لورفتن کودتای نوژه که روز پروازم بود از فرودگاه مهرآباد خارج شدم که باید ازدو نفر از افسران لشگر کردستان که با من در ارتباط بودند و مرا در خروج از کشور یاری نمودند سپاسگزاری نمایم و چون در ایران می باشند بموقع از آنها نام خواهم برد.

در فرودگاه مهرآباد نیز سرهنگ دکتر کیخسرو نژاد افسر بهداری نیروی زمینی که از خارج می آمد مرا دید و در هواپیما تیمسار سرتیپ دکتر جهانسوزی همسفر من بود که هر دو نفر زنده هستند.

ذ - باید اضافه نمایم من از پذیرائی گرم صدام حسین و فرمانده تازی لشگر مرز ایران و عراق چشم پوشی نموده و حاضر بودم خودم را